



چهارسوی تپشِ دل

در حاشیه کتاب جنایاتِ حزبی

اصطلاح **جنایتِ حزبی** در نیمه سده بیستم در غرب اوج معنایی خود را می‌یابد. در شرق، در برابری از آگاه‌ترین رهبرانِ حزبی - مهاتما گاندی - صورت سازمان یافته انتقامی به خود می‌گیرد که با مرگِ ملیونی آدم‌های نیم قاره هند پایان نمی‌پذیرد و تا قرن بیست و یکم در کوه و کمر و چاه و چاله خونین و چرکین کشمیر و دیورند هر روز آدم می‌بلعد.

جنایاتِ حزبی نام کتابی است که زشت‌ترین نوع برده‌گی را به نمایش می‌گذارد، در برابر چشمانی که بارها به **برده‌گان** چشم‌دوخته‌اند بی آن که به **برده‌گی** آن‌ها اندیشیده باشند و یا به چشمان خود شک کرده باشند.

جنایاتِ حزبی متنی است پژوهشی، متنی است گزارشی، متنی است اسطوره‌یی، متنی است فلسفی - روانی، متنی است شاعرانه و داستانی.

جنایاتِ حزبی همه این‌ها است، ولی هیچ‌کدام این‌ها نیست. جنایاتِ حزبی **گسستی است به هم پیوسته**. تکه‌ها و پاره‌هایی است که فضای یگانه‌یی را ایجاد کرده است. پیش‌متنی است برای تولید پسا متن. غیاب مؤلف در حضور نوشتار

است. برسمیت شناختن صداها و تفاوت هاست. فضایی که در آن شکنجه‌بر و شکنجه‌گر، مظلوم و ظالم، محکوم و حاکم بار دیگر و در دادگاهی دیگر و با نامی دیگر به دادخواهی فراخوانده می‌شوند. جنایات حزبی **پرسشی‌ست** در تفکر و اندیشه انسان رهاشده از بند و در بند، روی آورده به داد و دادخواهی، درگیر با نقد و حس فراموشی.

خرام متن جنایات حزبی در گنداب‌ها و مرداب‌های قومی و رنگی و وزنگی فرو نمی‌رود، از معابر و تونل‌های تاریک و نیمه تاریک و پل‌ها و راه‌های باریک جامعه‌یی می‌گذرد» که برای روشن‌فکر به فردیت نرسیده‌اش هنوز هم تاریخ و ضد تاریخ از تاج گندمی احمدشاه و ساطور امیر عبدالرحمان آغاز می‌گردد. مقوله افغانستان درمخپله‌اش فی نفسه به وسیله شور و ظرایف خراسانی مفهوم‌زدایی می‌گردد. همان‌گونه که دغدغه خراسان در حافظه تاریخی‌اش گلوله‌باران می‌شود، هم وغم این گرایش شاعرانه و تخنیکی را پرداختن به مفاهیمی تشکیل می‌دهد که از فرط قطعیت و پافشاری به راستین بودن راه خویش، هیچ‌گاهی به دستگاه منعطف و کارساز مفهومی که بتواند ارزش‌های عقلانیت مدرن و پسامدرن را جذب کند، تبدیل نمی‌گردد.»*

جنایات حزبی نمایش تارزن‌های سازمان یافته آویخته در «بروت ماتریالیسم تاریخی‌ست»** بی آن‌که دست‌شان به ناف اسپارتاکوس برسد، جنگل می‌سوزانند و آشویتس برپا می‌کنند تا برسند به دم و دُمباله گذار و گذر برزنی.

جناياتِ حزبی صحنه‌های «دنیای شجاعِ جدید» است در خلقتی ماقبل. دستگاه‌های آدم‌نمایی که جز یک رنگ، یک شعار و یک راه چیز دیگری نمی‌شناسند.

آدم‌نماها

نام‌ها

و پروگرام‌ها.

مؤلفِ جناياتِ حزبی «در گفتگو با اندیشه هاست و نفسِ ذهنی جنايت و فکر جنايت تا در داد و گرفت با کالبد‌های بی‌جانِ جانیان.»***

چه قدر خالی است کتاب‌های پر از گفتگو و دیالوگِ جانیان!؟

جناياتِ حزبی نوعی از برخورد و نوعی از ارایه شدن است ، جناياتِ حزبی در حقیقت شرح و بسطِ چهارآشویتس است:

آشویتسِ اول- دستگاهِ مخوفِ اگسا، ده هزار انسانِ مسما به ضدِ انقلاب را از ته‌کاو‌های اداراتِ دولتی به شکنجه‌گاه‌های نوع‌مات می‌برد و از آن جا دسته دسته به اعدامگاه‌ها می‌فرستد.

آشویتسِ دوم- اگسا به کام تکامل می‌کند و طی سه ماه جنايت و خشونت‌ی به پهنای قرون انجام می‌دهد.

آشویتس سوم- خوفناک‌ترین دستگاهِ استخباراتی قرن بیستم شکل می‌گیرد و به جانِ مردم می‌افتد - خاد.

آشویتس چهارم- گسترده‌گی تشکیلاتِ دستگاہِ جنایت به وزارت می‌رسد-
وادی.****

در درونِ این چهارآشویتس است که رجاله‌های هدایت تقدیس می‌شوند.
کافکا در برابر لبخندِ نادرعلی پویا با نگاهی مملو از ترسِ بی‌پایان به محکومِ
دیگری چشم می‌دوزد.

برشت را در تحمل ناپذیری رنج‌ها فریادی به گوش نمی‌رسد:

نی‌ک آگاهیم که نفرت داشتن

از فرومایه‌گی حتا

رخساره ما را زشت می‌کند

نی‌ک آگاهیم

که خشم گرفتن بر بیدادگری حتا

صدای ما را خشن می‌کند

اما آشویتسِ ما خاموشی‌ست. نه در متنِ بیگانه به صدا درمی‌آید و نه در متنِ
خودی. شاید هم این نخستین صدای آشویتس ما باشد که در آمیزش با متنِ
زنده‌گی مؤلف به صدا درآمده‌است. متنی که از غیاب معانی و حضور فهم قصه
می‌کند، متنی که در پراکنده‌گی خود، مؤلف را از خود حذف می‌کند و متن در
خویشتن خویش شناور می‌ماند:

جنایت و خیانت را برای آن می‌کاویم و به زیر پرسش می‌بریم که دوباره تکرار
نگردد.

جنایت سازمان یافته حزبی رویدادیست که در افغانستان اتفاق افتیده است، اگر این چیز کشف، فاش و تأویل نگردد، بازهم اتفاق می‌افتد، چنانچه تاهنوز بلاوقفه اتفاق افتیده‌است، اما سؤال درین نکته پنهان است که چه چیزی را چه زمانی و چه گونه کشف‌کرد، افشانمود و بررسی‌اش را به بازخوانی و تفسیرهای تازه‌تر سپرد؟

ورود متن پیشینیان در متن جنایات حزبی فضای خوانش را با نورمعنای معلق به جلوه‌های رنگارنگ معناهای گسترده می‌کشاند.

وقتی از حجم سی ساله فاصله و از روزگار تولید متن و دریافت متن سخن به میان می‌آید تو گویی از حجم جنایت به یک معنا فاصله‌یی نداشته‌ایم. مثال را از جای دیگری می‌آورم که آن هم جنایت حزبی‌ست در نقشی دیگر.

ما از قتل سه هزار معلم و آموزگار تنها در سه ولایت - وردک، لوگر و پکتیا - هم به حجم سی سال فاصله داریم، ولی با عامل جنایت - گلبدین حکمتیار با کارکرد شبکه‌ی آن - و حجم دیگری از جنایت هرگز فاصله‌یی نداریم. این را در متن به تعویق افتاده جنایات حزبی نمی‌توان یافت، اما در خط‌های سپید متن، آن را به روشنی می‌توان خواند.

نامه مارکس را - پس از آن که پسر کوچکش از فقر می‌میرد، دخترش با خوردن همیشه‌گی نان خشک و کچالو مقاومتش را از دست می‌دهد و جان می‌سپارد، خودش پتلونش را با کفش‌های بچه‌ها و اشیای ناچیز دیگر به بازار می‌برد و می‌فروشد. پولیس دین‌استریت لندن هنگام تفتیش خانه فقیرانه جام تزئینی یادگار خانواده‌گی مارکس را می‌بیند و مارکس را به اتهام دزدی دستگیر و زندانی

می‌کند و تنها پسر باقیمانده‌اش هم می‌میرد. و پس از آن که همین پولیس در گزارشی می‌نویسد:

مارکس به رغم خوی و حشی و بیقرارش در مقام شوهر و پدر نجیب‌ترین و ملایم‌ترین مرد است - به انگلس می‌خوانیم:

«از در و دیوار بر سرم بلا باریده، اما تازه حالا معنای بدبختی را فهمیده ام.»*****

در همین حال و روزگاری که ذکر شد، **سرمایه** را می‌نویسد، **مبارزه طبقاتی در فرانسه و هجدهم برومر** را نوشته است. صدها مقاله می‌نویسد و در عین حال برای کودکانش هم قصه «مردی را که دکان جادویی داشت، اما هرگز پول سیاه در جیبش نبود» می‌نویسد.

شبحی در همه جای کتاب جنایاتِ حزبی به گونه‌های متفاوتی سرگردان است، آوای منقسم و متکثر:

در بزمِ عیش و مداحی حاکمان، درنمایشِ قرمزین آدم‌ها و مترسک‌ها و شعارهای بی‌زبان، در زخمهای روح و شکنجه‌گاه‌های جانپان، در نعره‌ها و پولیگون‌های شهیدان، در لحظه‌های ایستاده‌گی ارادی زندانیان، در نامهٔ پویا، در شعرِ سرمد و...

سخنِ آخرِ کتابِ جنایاتِ حزبی اوجِ یک داستان است:

زمین خاموش

آسمان خاموش

کنیزکی در متن و در برابر مرد محکوم.

کنیزکی زیبا، ولی زشتخو و وابسته به فرمانروایان.

در آن سوی متن شهخانی جوان- فرمانروای کشوری و دلبسته غلامی.

صدایی در پسمنظر جاریست:

زمین چپ است

آسمان چپ است

کنیزک میخواند:

جستجو چیست

آرزو چیست

شهخانی هم زمزمه می کند.

خون از کلکهای متن گزاره انگار در همان حال می نویسد. می چکد.

کنیزک از خاموشی بیزار است و از صدای مرد ارضا می شود،

با متن موسیقی از درون خودش همصدا می شود.

شهخانی در فوران احساسات و جنون

و مرد در فوران خون

متن موسیقی و صدا را با گوشهای متفاوت می شنوند.

سوئس - دوازده جنوری دوهزاروده

* از کتاب جنایات حزبی نوشته محمدشاه فرهود.

** همان جا.

*** همان جا.

**** همان جا.

***** از مقاله - دیداری از کارل مارکس - نوشته ماریوبارگاس یوسا.

تذکر: کتاب جنایات حزبی در چاپ بعدی در تصحیح واژه‌ها، دربرابرهای واژه‌ها برای خواننده فارسی زبان، درجابه‌جایی نشانه‌ها و درکل از نظر شکل به ویرایش جدی نیازمند است.